

زبان مادری و کیستی ملی

31. بازسازی کیستی ایرانی - یک

در بخش هفدهم این جستار آوردم که کیستی ایرانی در فرایند تاکنونی اش چندین بار چرخه ای تاریخی از "پویانی-سرکوب-ایستادگی-واکنش-نوزانی-پویانی" را پشت سر گذاشته است. با نگاه به آنچه که امروزه و در زیر پرچمی که واژه "الله" بر سینه آن جای گرفته است، بر سر این کیستی و ایرانی بودن ما می رود، بایدمان گفت که ایرانیان پس از سه دهه نبرد پیگیر و ناجوانمردانه جمهوری اسلامی با فرهنگ و گذشته ایران، اکنون دچار یک سردرگمی شده اند. یکی از نمونه های آشکار این سردرگمی، خود را در بازیهای فوتبال جام جهانی دوهزار و شش در آلمان نشان داد. گروهی از ایرانیان پرچم جمهوری اسلامی را با خود به ورزشگاهها می بردند، گروهی دیگر پرچم ملی ایران را که نشان شیروخورشید بر سینه آن نشسته است برمی افراشتند، دسته ای دیگر پرچم سه رنگی را که بر زمینه سپید آن واژه "ایران" به پارسی یا لاتین نوشته شده بود، و دسته چهارم پرچمی سه رنگ را بدون هیچ نوشته و نشانی.

در نگاه نخست شاید این رفتار چندان درخور بازگوئی و واکاوی نباشد، ولی بازتاب آن سردرگمی پیش گفته را درست در چنین رفتارهایی می تواند دید. آیا ما ایرانیان دچار "کیستی باختگی" شده ایم، یا اینکه بمانند دوره های بسیاری از تاریخ سرزمینمان در رویارویی با آفت همه سویه ای که کیستی ملی و ایرانی بودنمان را نشانه رفته است، دچار سرگیجه و سردرگمی؟

جامعه ایران در سه دهه گذشته درگیر چالش سهمناکی بر سر کیستی ملی خود بوده است. برای نخستین بار در در بیست و پنج سده گذشته کسانی بر تخت فرمانروایی ایراننشین نشسته اند، که "شایستگی" خود را نه برگرفته از گوهر "پیوستگی" و نه بر پایه نگاهبانی از ایراننشین، که در پیوند با "الله" و بر پایه نگاهبانی از اسلام می بینند. اگر دین و آئین تا بیست و دوم بهمن پنجاه و هفت ابزاری برای کشورداری و فرمانروائی بود و می بایست کیان کشور و کشوریان را استوار کند، برای نخستین بار این کشور و مردمان آن بودند که می بایست بپای دین و آئین قربانی می شدند. اگر برای نمونه صفویان تشیع را به زور شمشیر و به بهای کشتارهای فراگیر در سرتاسر ایران آنروز (بویژه در آذربایجان، که تنها در تبریز سخن از کشتار دهها هزار تن می رفت) گستراندند تا به ایرانیان در برابر ازبکان و عثمانیان کیستی دینی ویژه ای ببخشند و از این رهگذر روانی تازه در کالبد رنجور و ناتوان کیستی ایرانی بدمند، اینبار ولایت فقیه آمده بود تا از ایران و ایرانی سرپایه ای فراسازد برای گستراندن اسلام و تشیع. نزدیک به همه کنشها و رفتارهای این رژیم را در همین چارچوب می توان دریافت. سردمداران جمهوری اسلامی در یک تلاش پیگیر سی ساله بر آن بوده اند که از ملت ایران، امت اسلام (با خوانش شیعی ولایت فقیه ای) بسازند و از ایراننشین که سرزمین آزادگان بوده است، ام القراء اسلام. آنچه که در این میان آگاهانه بدست فراموشی سپرده شده است، هم گذشته پیش از اسلام سرزمین ما است و هم سامانه اندیشگی کهنی که کیستی ایرانی بر آن استوار است و من در این جستار بارها و در بخشهای گوناگون از آن سخن گفته ام. اگر "پیوستگی" تا کنون راز ماندگاری فرهنگ و کیستی ایرانی بود، از بگهان بیست و سوم بهمن پنجاه و هفت تلاش همه سویه ای آغاز شد تا همه پیوندهای ایرانیان را با گذشته فرهنگی و ملی آنان بگسلد و بجای آن پیوندهای گاه برساخته و گاه دگرپرسی یافته "دینی" را بنشانند. اینچنین بود که در نخستین گام، شیری که خورشید بر کمر و شمشیر در پنجه داشت، از پرچم سه رنگ ایران فروکشیده شد و بجای آن نگاره ای از نام خدای مسلمانان فرارفت. شیروخورشید نمادی برخاسته از خواست و خواهش یک پادشاه نبود، این نماد آن "دوگانه جاودانی" یا بنمایه آئین مهرپرستی و یکی از پایه های بنیادین آئین زرتشتی و نماد جهانینی ایرانیان باستان را نمایندگی می کرد، همان دو گانه "نیلوفر و آفتابگردان" را که در نگاره ها و سنگتراشیده های تخت جمشید فراوان به چشم می خورد و همان دوگانه "زمین و آسمان" را که در آئین مهرپرستان میترا و آنهایتا نمایندگان آن بودند. در یک فرآیند پیچیده هزاران ساله، نمادهای زمین و آسمان اکنون بار دیگر بر یک زمینه سپید نشسته بودند و با شمشیری در دست از خاک ایرانزمین نگاهبانی می کردند. با این نگاه و از این یگر، دیگر جای شگفتی نیست، اگر که بخوانیم نماد شیروخورشید در برابر سلجوقیان روم، یکی از ایرانگراترین دودمانهای شاهی پس از ساسانیان پدید آمد، در دربار غیاث الدین کیخسرو، پسر علاء الدین کیخسرو (1). این نماد بروزگار صفویان با گستردگی روزافزون (بویژه بروزگار شاه عباس بزرگ) بکارگرفته شد و با بر تخت نشستن شاهان قاجار دیگر نشان ملی ایرانزمین شده بود.

نماد ملی شیروخورشید به نهانگاه رفت و نماد دینی الله در همه جا آشکار شد. شیرهای بهارستان نیز از این سرنوشت بدور نماندند و به زیرزمین مجلس شورایی که تا آنروز "ملی" نامیده می شد رفتند، تا راه برای گشایش مجلس شورایی که دیگر ملی نبود و تنها "اسلامی" بود باز شود. تندبادی توفنده که شور انقلابی میلیونها انسان خردباخته را در پشت خود داشت براه افتاده بود و هر کجا که نشانی با درونمایه "ملی" می دید، آنرا می زدود و نمادی "اسلامی" بر جای آن می نشانند. بولدورها براه افتادند تا ویرانه های تخت جمشید را از روی زمین بزایند و اگر نبود پامردی و ایستادگی مردم مروشدت که با پیکرهای خود دیواری در برابر بولدور نادانی و ایراستیزی ساخته بودند، شیخ صادق خلخالی کار اسکندر مقدونی را به پایان می رسانید و از پارسه نشانی برجای نمی گذاشت.

از مجلسی که خانه ملت بود گرفته، تا رادیوتلوویزیونی که صدا و سیما ملت بود، همه نهادها از ملت بازستانده و در دامان اسلام نهاده شدند، همه چیز ما رنگ و بوی اسلامی بخود گرفت، گفته شد "کسانی که می خواهند ملیت را احیا کنند مقابل اسلام ایستاده اند" (2)، ملت ایران، امت اسلامی شد و ایرانزمین، یک جمهوری اسلامی. کار بدانجا رسید که دیگر بر پشت پیراهن ورزشکاران ما نیز نه نام ایران، که نام جمهوری اسلامی ایران نوشته می شود، ورزش ما نیز نه از آن ملت، که از آن جمهوری اسلامی است و تیمهای ما نه تیمهای ملی، که تیمهای جمهوری اسلامی هستند! (3).

سران جمهوری اسلامی از یکسو به بازسازی گسترده همه نمادها و یادگارهای اسلامی پرداختند و میلیاردها تومان برای باز سازی امامزاده های سرشناس و ناشناس هزینه کردند و از دیگر سو یادگارهایی چون خانه های ستارخان سردار ملی در تبریز و عارف قزوینی شاعر ملی در قزوین را تنها از آن رو که این دو تن پروای ایران را داشتند و نه پروای اسلام را، به دست نابودی سپردند. حتا خانه روحانی برجسته جنبش مشروطه، سید عبدالله بهبهانی (کوچه بهبهانی در بازار تهران) نیز که خانه مشروطه نامیده می شود، در سالهای گذشته رو به ویرانی نهاده است.

پس در همین راستا است که می بینیم جمهوری اسلامی از دزدیده شدن چهره های برجسته ایرانی چون فارابی و ابن سینا و خوارزمی و بیرونی و مولانا و سعدک بدست کشورهای عرب و ترکیه هیچ غمی به دل راه نمی دهد، ولی میلیونها دلار هزینه پژوهش در باره چند و چون نیایشگاهی بنام "فاتیما" در پرتغال می کند، چرا که نام "فاتیما" یادآور "فاطمه" است و می تواند پیوندی هر چند دورادور با اسلام داشته باشد. اگر کشورهای همسایه ما، نوزدهم را که همواره جشنی ایرانی و یکی از رازها ماندگاری فرهنگ و کیستی ما ایرانیان بوده است، از آن خود می دانند (4) چه باک، جمهوری اسلامی سرگرم برگزاری همایش جهانی "عذیر خم" است و براه اندازی "مجمع جهانی اهل بیت".

سی سال است که دارائیهای ملی ما ایرانیان برای بازسازی اسطوره های اسلامی بکار گرفته می شوند. سیمای جمهوری اسلامی یکی پس از دیگری سریالهای پرهزینه ای چون "مردان آنجلس" (داستان اصحاب کهف)، "حجر بن عدی"، "امام علی"، "ابراهیم خلیل الله"، "ستاره سهیل" (زندگی اویس قرنی) و "یوسف پیامبر" می سازد و به خورد ایرانیان می دهد. و تازه این نمونه ها آن بخش دیگر از فیلمها و سریالها را در بر نمی گیرند، که اگرچه تاریخی نیستند، ولی به دین و اسطوره های دینی می پردازند (مانند شب دهم که داستان دلدادگی در چارچوب برگزاری آئینهای سوگواری عاشورا است). با اینهمه باید گفت که جمهوری اسلامی با ساختن سریال "چهل سرباز" گریزی نیز به اسطوره های ایرانی زده است (که ریشه این رویکرد را در بخش بیست و نهم بازگو کردم). ولی این سریال که باید به اسطوره های ایرانی بپردازد، با پدید آوردن آمیزه ای خنده آور از ایران و اسلام و کیستیهای ملی و دینی، خرد بینندگان را به ریشخند می گیرد. تنها در ایرانگرایی ساخت جمهوری اسلامی است که رستم داستان و مالک اشتر نخعی همزم می شوند و اسفندیار روئین تن لگام شتر فاطمه بنت اسد را در دست می گیرد! در کنار اینهمه سریالها و فیلمهای اسلامی، دریغ از حتی یک فیلم و سریال که به تاریخ پیش از اسلام بپردازد و بجای حجر بن عدی به سرگذشت آریو برزن و بجای یوسف پیامبر به زندگانی مانی پیامبر بپردازد. نه تنها چهره های برجسته تاریخ پیش از اسلام مانند شاهان هخامنشی و اشکانی و ساسانی، که چهره های ملی پس از اسلام، چون بابک خرمدین و مازیار و سنبلاد و استادسیس نیز در جمهوری اسلامی دانسته بدست فراموشی سپرده می شوند.

همه چیز باید اسلامی باشد، حتی پس و پیش کشیدن ساعتها در آغاز بهار و پائیز از آن رو که "اوقات شرعی طاعات و عبادات مسلمین" را در هم می ریزد، به کناری نهاده می شود. سیاست دینی جمهوری اسلامی پیروان دیگر دینها و آئینها را که سده ها و هزاره ها در این سرزمین به آرامش می زیستند، از ایران گریزانده است. پیروان مذهب تسنن که به گمان می رسد شمارشان در تهران به بیش از دو میلیون تن برسد، حتی "یک" مسجد از آن خود ندارند، در جایی که اگر در دورافتاده ترین روستاهای کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا یکی دو خانوار شیعه مذهب زندگی کنند، دولت اسلامی هم برایشان مسجد می سازد و هم برایشان امام جمعه و جماعت می فرستد. رنگارنگی زبانی و فرهنگی و دینی که از ویژگیهای برجسته کیستی ایرانی است، با کوچ آسوریان، کلدانیان، ارمنیان، یهودیان و زرتشتیان و بیش و پیش از همه پهلوانان اندک اندک رنگ می بازد و کم شمارترین آنان مانند آسوریان و کلدانیان که توانسته بودند مرده ریگ نیاگان خود را در درازای هزاران سال از گزند روزگار بدور نگه دارند، اندک اندک از کشور ایران رخت برمی بندند و در کشورهای بیگانه پس از گذر یک یا دو نسل برای همیشه از میان می روند. این یکی از بزرگترین دژخوئیها و تبه کاریهای این رژیم است، که از رهگذر آن آسیبی بزرگ بر کیستی ایرانی و بر جایگاه انسان در ایرانزمین می رود.

با یک همسنجی ساده میان رفتار سردمداران جمهوری اسلامی با شاهان صفوی می توان رویکرد دوگانه آنان را به ایران و اسلام دریافت. اگرچه شاهان صفوی را در تاریخ ایران به پایورزی و سخت سری دینی می شناسیم، ولی از یاد نباید برد که بروزگار همین شاهان دینمدار ارمنیان و گرجیان از جایگاهی فراز برخوردار بودند و بویژه بروزگار شاه عباس بزرگ که می خواست گریبان دستگاه شاهی را از چنگال تیره های ترک فزلباش رها کند، جایگاهی فرازتر یافتند. شاه عباس برای رهانیدن خود از دست تیره های هفت گانه فزلباش که ستون ارتش ایران بودند، از سوی نیروی "شاهسون" (شاهدوست) را پدید آورد و از دیگر سو با میدان دادن به ارمنیان و گرجیان، ترکان را رفته رفته از دستگاه دیوانی و ارتشی بیرون راند، چنانکه بزرگترین سپهسالار ارتش او (و شاید سرتاسر دوران صفویه) یک گرجی مسلمان شده بنام الله وردی خان بود، که از او برای نمونه پلی در اصفهان و گنبدی در مشهد بیادگار مانده است. کوچاندن انبوه ارمنیان و گرجیان به اصفهان و برکشیدن آنان در برابر تیره های ترک فزلباش به این پیروان آئین مسیح چنان جایگاهی بخشید که تا پایان روزگار صفویه ارتش ایران بدست فرماندهان گرجی و ارمنی رهبری می شد و گروهی از آنان مانند گرگین خان گرجی که به شورش میر ویس پدر محمود افغان پایان داد، به فرمانروائی بخشی از ایران نیز می رسیدند. آری! صفویان با همه دینورزی و خشک اندیشی مذهبی ارمنیان و گرجیان را به درون پایتخت خود می آوردند و برایشان کوی و برزن ویژه می ساختند (حلفای اصفهان) تا از توانائیهای آنان در راه سازندگی ایرانزمین بهره مند شوند، و جمهوری اسلامی با بازماندگان آنان چنان رفتار سختگیرانه ای در پیش گرفته است که راه گریز از ایران را در پیش گرفته اند و اگر در همچنان بر این پاشنه بگردد، دیری نخواهد گذشت که سرگذشت ارمنیان و آسوریان و یهودیان زرتشتیان و کلدانیان ایران به افسانه ها خواهد پیوست.

در این سه دهه گذشته هنرهای ایرانی نیز از اسلامی شدن بی بهره نماندند. جمهوری اسلامی در راستای زدودن همه یادگارهای ملی و جایگزینی آنها با نمادهای اسلامی، هنر را نیز نشانه گرفت. موسیقی اسلامی، تأثیر اسلامی، سینمای اسلامی و ... یک به یک پدید آمدند و رقص از بزم هنرها رخت بریست. در دهه نخست پس از برپائی جمهوری اسلامی سازها خرد و نابود شدند و سینما دستاوردی جز فیلمهایی چون "توبه نصوح" نداشت، همه چیز در راستای جنگ بود و انقلاب و پیش از هرچیز اسلام، تعزیه، برترین نماینده هنر تأثیر شد، نوحه خوانی و مداحی جای آواز و ترانه را گرفت، صداک زنان خواننده خاموش شد و هنر تندیس سازی و نگارگری نیز میدانی برای خودنمایی نیافت، مگر زمانی که تندیس شهیدان جنگ را ساخت و "شمایل اولیاء اطهار" را بر بوم نقش نمود. هیچ کجا هنر برای بازگوئی تاریخ ملی (و نه اسلامی) این آب و خاک و در راه استواری کیستی ایرانی بکار نرفت. همه چیز در خدمت اسلام و انقلاب درآمد، بر سر هنر در ایران داستانی پر آب چشم رفت و کیست که نداند جایگاه هنر در کیستی ملی چیست؟

در این میان نسلی که در این سه دهه زاده و بالیده است، با یک کیستی اسلامی رویرو بوده که از همان روز نخست کیستی ایرانی او را به چالش گرفته و همه نیروهای خود را بسیج کرده است، تا "ایرانی بودن" را از او بازستاند. سردمداران جمهوری اسلامی بدنبال دگردیسی "ملت ایران" به "امت اسلام" بوده اند و در این راه نگاره ای دروغین و کژ و کول از "کیستی" را در برابر چشمان نسلهای پس از انقلاب گرفته اند. نگاهی گذرا به کتابهای درسی دبستان به خوبی جایگاه "اسلام" و "ایران" را در جهانبینی سردمداران جمهوری اسلامی نمایان می کند، در کنار کتابهای آموزشی برای خواندن و

نوشتن و علوم تجربی و ریاضیات و تعلیمات اجتماعی، کتابهای زیر از همان سال نخست برای آموزش و پرورش دینی کودکان ایرانی آموخته می شوند:

- * سال یکم:
 - آموزش قرآن (72 برگ)
- * سال دوم:
 - آموزش قرآن (85 برگ)
 - هدیه های آسمان (تعلیم و تربیت اسلامی در 64 برگ)
- * سال سوم:
 - آموزش قرآن (156 برگ)
 - هدیه های آسمان (80 برگ)
 - کتاب کار هدیه های آسمان (58 برگ)
- * سال چهارم:
 - آموزش قرآن (144 برگ)
 - هدیه های آسمان (80 برگ)
 - کتاب کار هدیه های آسمان (40 برگ)
- * سال پنجم:
 - آموزش قرآن (132 برگ)
 - هدیه های آسمان (111 برگ)
 - کتاب کار هدیه های آسمان (64 برگ)

به دیگر سخن، در پنج سال دبستان، کودکان ایرانی روی هم رفته یکهزار و هشتاد و شش برگ در باره قرآن و آموزش و پرورش اسلامی می خوانند و تنها نوزده برگ (تعلیمات اجتماعی چهارم دبستان، برگهای هشتاد و شش تا یکصد و پنج) در باره تاریخ پیش از اسلام. در کتاب تعلیمات اجتماعی پنجم دبستان، تاریخ پس از اسلام از پیدایش دین اسلام تا درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی از برگ 76 تا 137 (61 برگ) بازگو می شود که تاریخ اسلام (24 برگ) و تاریخ انقلاب اسلامی (8 برگ) بروی هم رفته بیش از نیمی از آنرا پر کرده اند. ناگفته نماند که این تنها یک همسنجی آماری است و مرا در اینجا به چند و چون آنچه که در باره سده های پیش از اسلام به دانش آموزان آموخته می شود، کاری نیست. واگر نه که در کتاب بینش دینی (دین و زندگی) سال دوم دبیرستان در باره این سده ها می خوانیم:

«نظام حکومتی، نظامی استبدادی بود و خودکامگی در دستگاه حکومتی سرچشمه بسیاری از ستمها بود. [...] آتش پرستی، آفتاب پرستی و بسیاری موهومات و خرافات دیگر بر افکار مردم حکومت می کرد که از آنجمله می توان به عقیده مصاف نه هزار ساله اهورامزدا و اهریمن، تشریفات عجیب آتش پرستی، منع دفن مردگان، منع استحمام در آب گرم و ... اشاره کرد. مورخین آداب و رسوم خرافی فراوانی از دوران قبل از اسلام در ایران ذکر کرده اند.» (5)

از یاد نبریم! این جمهوری اسلامی است که بر "موهومات و خرافات و تشریفات عجیب و غریب" ساسانیان خرده می گیرد و بر آنها پوزخند می زند، که گفته اند آب چون سربالا رود، قورباغه آواز ابوعطا خواند!

کوتاه سخن اینکه در این سه دهه فرمانروایی دینفروشان، کیستی ایرانی با همه نمادها و نشانه هایش زیر آفتاب همه سویه اسلامگرایان بوده است و در این رهگذر نه تنها ایرانی بودن جوانان ایرانزمین به چالش گرفته شده است، که هنر بی ارزش گشته و دانش خوار شده و ویژگیهای برجسته ایرانی بیاد فراموشی سپرده شده است و از این رهگذر آسیبهای فراوانی بر کیستی ایرانی رسیده که درمان آنها اگر نه سیسد، که دست کم سی سال دیگر زمان خواهد برد، آیا فردوسی سخن از زمانه ما می راند، هنگامی که می سرود:

نهان گشت کردار فرزندگان / پراگنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز / ز نیکی نبودی سخن جز به راز
ندانست خود جز بد آموختن / جز از کشتن و غارت و سوختن

دنباله دارد ...

- [۲۷. هویت طلبی و کیستی ایرانی - یک](#)
- [۲۸. هویت طلبی و کیستی ایرانی - دو](#)
- [۲۹. هویت طلبی و کیستی ایرانی - سه](#)
- [۳۰. هویت طلبی و کیستی ایرانی - چهار](#)

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد

مزدک بامدادان

mazdakbamdadan@arcor.de

1. اگرچه ابن عبری ریشه نشانیدن شیر بر پشت خورشید را در دلپاختگی کبخسرو بر شاهزاده خانمی گرجی می داند، ولی از آنجایی که هم شیر و هم خورشید از نمادهای کهن ایرانیان و هر یک به تنهایی آذین بخش سکه های دودمانهای گوناگون ایرانی بوده اند، می توان پنداشت که نشستن خورشید بر پشت شیر دنباله یک فرایند پیچیده تاریخی و نمایانگر بخشی از ناخودآگاه ملی ایرانیان بوده است.

2. "ملی گرایی خلاف اسلام و دستور خداست"، "مردم برای اسلام انقلاب کردند نه برای ملی گرایی"، "ملی گرایی اساس بدیختی مسلمین"، "مردم ما ریشه ی ملی گرایی را خشکانده است" (روح الله خمینی، صحیفه نور ج 12 برگهای 110، 275، 280، ج 20 برگ 236)

3. در همه کشورهای جهان بر پشت پیراهن ورزشکاران تنها نام کشور را بدون هیچ پیشوند و پسوندی می نویسند، برای نمونه "آلمان" بجای "جمهوری فدرال آلمان". تا پیش از یکی شدن دو آلمان بر پیراهن ورزشکاران آلمان خاوری "دی. دی. آر." نوشته می شد تا از ورزشکاران آلمان باختری بازشناخته شوند. بر پشت پیراهن ورزشکاران ایرانی "آی. آر. ایران" نوشته می شود که واکهای نخست سه واژه جمهوری اسلامی ایران هستند.

Deutschland / Deutsche Demokratische Republik (DDR) / Islamic Republic of Iran (I. R. Iran)

4. ارتش ترکیه تا همین ده سال پیش بروی شهروندان گُرد خود که در شیرناک و حکاری نرور را به جشن نشسته بودند، آتش می گشود و خرد و کلانشان را کشتار می کرد، ولی اکنون اردوغان نرور را از جشنهای ملی ترکان می داند!

5. در اینجا من به کتابهای درسی چاپ شده تا سال 1385 پرداخته ام، آنچه که در دو سال گذشته دیگرگون شده است، در این بررسی نیامده است.

